روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - نمابر: ۸۸۶۵۴۳۹۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewspaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۶۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۴۲-۸۸۳۴۱۱۳۸
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۲۳۹۰
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۷ - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۲۱ ■ شماره ۱۹۷ دوره جدید ■ شنبه ۶ آذر ۱۳۸۹ ■ ۲۰ ذیحجه ۱۴۳۱ ■ ۲۷ نوامبر ۲۰۱۰

«شناختنامه کیمیایی» منتشر می‌شود

مهر: کتاب «شناختنامه کیمیایی» در دو جلد ۸۰۰ صفحه‌ای شامل مطالبی درباره زندگی و آثار مسعود کیمیایی به همت مهدی مظفری‌ساوجی منتشر می‌شود. مظفری‌ساوجی تدوینگر این کتاب که تا چند روز دیگر توسط نشر مروارید منتشر می‌شود، گفت: «سال ۸۱ دیداری با مسعود کیمیایی برای انجام گفت‌وگو درباره احمد شاملو داشتم که در آن دیدار طرح تدوین شناختنامه را با وی در میان گذاشتم که پذیرفت.» وی ادامه داد: «سال‌ها مشغول تدوین این کتاب بودم که در نهایت در دو جلد و هر کدام ۸۰۰ صفحه منتشر می‌شود. در این اثر سعی کرده‌ام به همه جوانب زندگی و آثار کیمیایی بپردازم.»

تهران: اذان ظهر ۵۲: ۱۱ اذان مغرب ۱۲: ۱۷ اذان صبح فردا ۲۴: ۵ طلوع آفتاب ۵۳: ۶

آخر

کوتاه از سرنوشت آتقی- ۲۸

اتوبیوگرافی

احمد غلامی

سه‌تایی رفتیم پوتین‌هایم را پیش آتقی واکس بزنیم؛ من و اسد و ابراهیم. پوتین‌های ابراهیم را که دید، گفت: «اینا رو سفارشی واکس می‌زنم.» اسد گفت: «واسه چی؟» آتقی گفت: «اول مال اسکل رو واکس می‌زنم.» اسد زد پس کله‌ام گفت: «آدم خل همه جا شانس میاره.» آتقی گفت: «تو کفشاتو واکس نزن واسه چی واکسشون می‌زنی؟» اسد گفت: «ای بابا گیر دادی به ما آتقی.» واکس را مالید روی پوتین‌هایم و شروع کرد به واکس زدن. زیرچشمی گاه ما را نگاه می‌کرد. اسد و ابراهیم از رفتار آتقی جا خورده بودند. گفتم: «آتقی آدما رو از رو کفشاشون می‌شناسه.» ابراهیم گفت: «پس واسه همینه تورو تحویل گرفت.» گفتم: «تو رو تحویل گرفت نه منو.» آتقی دلش نمی‌خواست درباره اسد و ابراهیم حرف بزند؛ مثل آدمی که انگار از چیزی خبر داشت و نمی‌خواست به زبان بیاورد. گفت: «صوفی کوچولو چی کار می‌کنه؟» گفتم: «با پدرزنم رفته پارک.» آتقی گفت: «لاکردار عجب آدم ناقلایی‌یه این پدرزنت.» گفتم: «آره شانس ماس دیگه.» گفت: «قسمته دیگه.» گفتم: «نمی‌دونم اگه قسمته چرا فقط قسمت ما میشه.» آتقی گفت: «ناشکری نکن.» گفتم: «چی میشه خدا غضب می‌کنه یه زن بدتر از افسانه و یه پدرزن بدتر از طهماسبی گیرم میاد؟» اسد گفت: «الاغ اون روز که با زور بردنت محضر چشماتو باز می‌کردی.» گفتم: «با زورم نبردن، انگار خدایی شد.» ابراهیم گفت: «بابا این تنش می‌خاره.» گفتم: «عوضش صوفی خیلی حال میده.» فکر نمی‌کردم بچه داشتن اینقدر خوب باشه.» ابراهیم گفت: «آتقی بچه هم داشتی؟» پوتین پای راستم کارش تمام شده بود. آتقی گل و لای روی پیشبندش را ریخت زمین و گفت: «گل لگد می‌کردی یا می‌جنگیدی؟» گفتم: «هر دو.» فکر کردم می‌خواهد درباره خودش حرف نزند ولی رو کرد به ابراهیم و گفت: «دو تا بچه داشتم.» گفتم: «زنم داشتی پس؟» اسد گفت: «خب معلومه از زیر بوته که درنیومدن.» ابراهیم گفت: «حالا کجا هستن؟» آتقی گفت: «اصفهان.» اسد گفت: «پس واسه چی تو اینجایی؟» آتقی گفت: «جدا شدیم.» گفتم: «طلاق دادی زنت رو؟» یه جوری گفتم، طلاق دادی که همه فهمیدند من آرزوی این کار را دارم. آتقی خندید و گفت: «نه بابا طلاق چیه؟ تو رسم ما طلاق نیست.» گفتم: «پس چرا نمیری پیش‌شون؟» گفت: «روم نمیشه خجالت می‌کشم.» ابراهیم گفت: «واسه چی؟» گفت: «تو خرمشهر ولشون کردم و فرار کردم.» گفتم: «چرا؟» گفت: «نمی‌دونستم اونا منتظر می‌مونن.» پل رو که عراقیا گرفتن فرار کردیم. زدیم به بیابون. می‌گفتن خرمشهر خالیه... ولی اونا منتظرم بودن با برادرزنم. نزدیک بوده گیر عراقیا بیفتن.» گفتم: «خب اشتباه کردی، تقصیر تو نبوده.» گفت: «آره اگه برادرزنم کشته نمی‌شد...» گفتم: «تقصیر تو نبوده.» گفت: «آره ولی زنم مال طایفه دیگه‌س. اونا میگن اگه از طایفه خودش بود هر جور بود برمی‌گشت.»

ابراهیم گفت: «زمان همه چی رو حل می‌کنه.» گفتم: «من از خدامه عراقیا حمله کنن زنم و پدرزنم رو اسیر کنن.» اسد گفت: «آخه اونا به چه دردی می‌خورن.» آتقی گفت: «اون پدرزنی که من دیدم میره فرمانده عراقیا میشه لاکردار یه هفت خطیه...»

می‌دانستم اسد پشت سرم زبان درآورده. گفت: «داماد و پدرزن خیلی به هم میاین.» همه زدند زیر خنده. آتقی پوتین‌ها را واکس زد و از هیچ کدام پول نگرفت. این آخرین باری بود که اسد و ابراهیم به کفاشی‌اش رفتند.

خبر

آنا ماریا ماتوته برنده جایزه «سروانتس»

ایلنا: «آنا ماریا ماتوته» نویسنده معروف و سالخورده اسپانیایی برنده جایزه معتبر ادبی ۱۶۹ هزار دلاری «سروانتس» شد. ماتوته از اولین سال اهدای جایزه اسپانیایی سروانتس از سال ۱۹۷۶ تاکنون، در واقع تنها سومین نویسنده زنی است که برنده این جایزه می‌شود. آثار ماتوته از جمله «بچه‌های گمشده» و «سربازان شب‌ها گریه می‌کنند»، به ۲۳ زبان دنیا ترجمه شده‌اند. مخاطب بسیاری از آثار این نویسنده کودکان و نوجوانان هستند. او در داستان‌های خود به مضامینی چون کودکی و از دست رفتن معصومیت، بی‌عدالتی اجتماعی و سختی‌های پس از دوران جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۹-۱۹۳۶)، می‌پردازد. آنا ماریا ماتوته برای خوانندگان ایرانی هم نامی آشناست و مرحوم محمد قاضی مترجم بزرگ ایرانی برای اولین بار این نویسنده را به ایرانی‌ها شناسانده است.

پنجره‌ای بسوی آفتاب

کنسرت سه‌نوازی ایرانی آذری
حمید متبسم [سه‌تار]
امامیار حسن‌اُف [کمانچه]
پژمان حدادی [سازهای کوبه‌ای]
۱۲ و ۱۳ آذر ۱۳۸۹ - ساعت ۱۸ - تالار وحدت
مراکز فروش بلیت [تحویل در محل]
مرکز موسیقی بتهوون: ۶۹ - ۶۷ ۳۸ ۳۱ ۸۸
ققنوس: ۰۷ ۸۰ ۷۲ ۲۲ - ۰۷ ۸۰ ۷۳ ۲۲
فرهنگ و آهنگ: ۷۷ ۹۲ ۴۱ ۶۶
کافه نت: (داخلی ۱۴۰) ۱۶۲ ۲۳
فروشگاه سیاه‌وسفید: ۹۷ ۲۴ ۹۵ ۶۶ - ۰۳ ۱۶ ۹۷ ۶۶
سی‌گذر: ۷ - ۴۶ ۷۰ ۷۲ ۸۸
فروش اینترنتی: www.vahdatticket.com

گزارش آخر: **جک نیکلسون به عنوان بداخلاق‌ترین هنرپیشه سینما انتخاب شد**

خاطرات پس از مرگ آقای بازیگر

مانی فراهانی

جک نیکلسون کتاب خاطراتش را منتشر می‌کند. نیکلسون که در دهه هفتم زندگی‌اش مشغول نوشتن خاطراتش است، به زودی با انتشارات هارپر کالینز قرارداد امضا می‌کند. اما نکته عجیب این کتاب اینجاست که ناشر تا زمان مرگش حق ندارد این کتاب را منتشر کند. نیکلسون در توجیه این بند قرارداد به وراثتی گفت: «به نظرم تا وقتی زنده هستم لازم نیست آدم‌های دیگر را علیه خودم بشورانم و آنها از کوچک‌ترین جزییات زندگی‌ام باخبر باشند، اما وقتی که من بمیرم قطعاً اول از همه روزنامه‌نگاران راه می‌افتند دنبال اینکه بدانند من با کدام هنرپیشه و کدام کارگردان رفت و آمد داشتم، برای همین لازم دیدم به جای اینکه پس از مرگم یک مشت مزخرف در مورد من به هم ببافند، شخصاً همه چیز را به شکل مشروح توضیح بدهم و آدم‌های بیخودی را به زندگی من وصله نکنند.» جک نیکلسون در این خودنوشت بیش از هر چیز به خاطراتی که با بازیگران سینما و کارگردانان دارد، پرداخته و درباره ستاره‌های سینما اظهارنظر کرده است. به احتمال زیاد بخشی از این خاطرات به رفاقت دیرین نیکلسون و مارلون براندو اختصاص دارد، آنها سال‌های سال در بورلی هیلز لس‌آنجلس همسایه بودند و پس از مرگ براندو خانه او را نیکلسون خریداری کرد. پس از مرگ براندو در سال ۲۰۰۴، نیکلسون ویلای یک‌طبقه‌ای همسایه مرحومش را به قیمت ۶/۱ میلیون دلار خرید تا بکوبد و ویران کند. او معتقد بود راه یافتن هر آدم علاف و بیکاری به خانه براندو آن هم برای وقت‌گذرانی از نوع موزه‌ای، بی‌احترامی به اسطوره براندو است. پس همان بهتر که منزل دوست دیرینه‌اش ویران شود. زندگی شخصی نیکلسون مملو از حاشیه‌هایی است که کمتر روزنامه‌نگاری جرات پرداختن به آن را داشت، زیرا در این صورت باید میلیون‌ها دلار به این مرد بداخلاق غرامت پرداخت می‌کرد. نیکلسون بارها در جواب خبرنگاران پاپاراتزی گفته است: «اگر نزدیک من شوید حتماً گردن‌تان را با تبری مثل همانی که در دیوانه از قفس پرید دست گرفته بودم می‌زنم، اما این گردن‌زنی در دادگاه خواهد بود.» جک از دوستان نزدیک رومن پولانسکی کارگردان نامدار سینماست و در بسیاری از بحران‌های شخصی پولانسکی - ازجمله مرگ همسرش «شارون تیت» - کنار او بود. «وارن بیتی» هم از دیگر همسایگان او در این محله بوده است. او دوستان نزدیک بسیاری همچون سوزان ساراندون، تیم برتون و جولیا رابرتز دارد، اما اغلب در گفت‌وگوهایش به زیبارویانی همچون نیکول کیدمن و آنجلینا جولی می‌خندد. چندی پیش هم براساس نظرسنجی اخیر سایت سینمایی Lovefilm.com، «جک نیکلسون» به عنوان بداخلاق‌ترین ستاره هالیوود معرفی شد. براساس این نظرسنجی که بیش از هزار و ۳۰۰ نفر از مخاطبان انگلیسی در آن شرکت کردند، «جک نیکلسون» ۷۱ساله به‌عنوان بداخلاق‌ترین ستاره هالیوود معرفی شد. در این فهرست که توسط سایت سینمای Lovefilm.com منتشر شد، نیکلسون با ۲۴ درصد آرا در صدر قرار گرفته و «رابرت دوانی جونیور» نیز با کسب ۱۵ درصد آرا، جایگاه دوم این جدول را به خود اختصاص داده است. «مل گیبسون» و «کیفر ساترلند» با ۴۸ روز زندان، به ترتیب با ۱۲ و ۱۱ درصد از مجموع آرا در جایگاه سوم و چهارم جدول قرار گرفته‌اند. بنا براین گزارش، در بخش ستاره‌های زن هالیوود نیز «درو باریمور» با کسب ۱۰ درصد آرا در ردیف پنجم بداخلاق‌ترین‌های هالیوود قرار گرفته است.

پرسش از فرهنگ: **آیا اهمیت نوشتار و گفتار در رشد فرهنگی برابر است**

از گفتار تا نوشتار

ناصر فکوهی

مطالعات زبان‌شناسی، باستان‌شناسی و انسان‌شناسی در سال‌های اخیر پیشرفت‌های بسیار زیادی کرده‌اند و توانسته‌اند با گروهی دیگر از مطالعات در حوزه‌های بیرون از حوزه علوم انسانی به خصوص پژوهش‌های رفتارشناسی جانوری، ژنتیک و علوم شناختی و رشته نسبتاً جدید روانشناسی عصبی (نوروپسیکولوژی) پیوند بخورند تا تلاش کنند در درک پدیده زبان و رابطه آن با فرهنگ، به سطح بالاتری از آنچه تاکنون داشته‌ایم، برسند. یکی از این حوزه‌ها نیز دقیقاً رابطه زبان نوشتاری و زبان گفتاری بود. از پیدایش نخستین گونه‌های انسانی که موسوم به انسان ابزارساز (هومو هابیلیس) هستند، حدود چهار میلیون سال گذشته است، اما باستان‌شناسان و پارینه‌شناسان انسانی و زبان‌شناسان تاریخی عمر زبان ملفوظ کنونی را به حداکثر ۱۰۰ تا ۲۵۰ هزار سال می‌رسانند و عمر نوشتار طبعاً به پیدایش تمدن‌های دارای خط یعنی به حدود هفت هزار سال پیش می‌رسد. اما نکته پراهمیت در آن است که ما کمتر شک و تردیدی داریم که اشکال بسیار پیشرفته‌ای در حیات انسان از جمله سازمان اجتماعی تقسیم کار، فعالیت‌هایی چون شکار و گردآوری و حتی ابزارسازی‌ها و توزیع غذا و فعالیت‌های پیشرفته‌تری چون باورها و مناسک به پیش از ۲۰۰ هزار سال پیش نرسد. بنابراین می‌توان با اطمینانی نسبی گفت که انسان از نخستین گونه‌هایش لااقل از زبانی کالبدی برخوردار بوده که هنوز نیز آن را در کنار زبان ملفوظ حفظ کرده و مطالعات جدید اهمیت آن را دائماً بیشتر نشان می‌دهند. افزون بر این در فاصله میان پیدا شدن زبان ملفوظ و نوشتار نیز ما هزاران سال تجربه فرهنگی حیات انسانی داریم. نوشتار در بسیار از جوامع اصولاً به وجود نمی‌آید اما به این دلیل نمی‌توان آنها را جوامعی فاقد فرهنگ به حساب آورد. و حتی در دوره‌های متاخر تمدن‌هایی مثل تمدن بین‌النهرینی تمدن‌های بسیار نوشتاری بوده‌اند در حالی که تمدن ایرانی بسیار کمتر نوشتاری بود و تمدن‌هایی چون تمدن‌های پیش‌کلمبی (پیش از ورود اروپایی‌ها) در امریکای مرکزی و جنوبی، اصولاً نوشتاری نبودند. در نتیجه نمی‌توان از این تز دفاع کرد که فرهنگ صرفاً قابل انباشت در نوشتار در معنای «خط» است، اما باید بر این نکته تاکید کرد که نوشتار در همین معنی، انقلابی بزرگ در نظام‌های انباشت فرهنگی به حساب می‌آید زیرا امکان بازخوانی را بر اساس فنون «تکرار» و «تقلید» درون فرهنگ‌ها و بین فرهنگ‌ها ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر نوشتار را می‌توان شکلی تقلیل‌یافته از بیان به حساب آورد که دقیقاً به دلیل همین تقلیل‌یافتگی، قابلیت تفسیر را محدود می‌کند و همین امر امکان ایجاد انسجام فرهنگی نسبی و انباشت و انتقال را با سرعت و به میزان بیشتر و ساده‌تری فراهم می‌کند. این نکته‌ای است که هم از لحاظ تاریخی و هم در چارچوب جوامع امروزی می‌توان آن را به خوبی مشاهده کرد و نشان داد. امروز اطلاعات ما از ایران باستان بیشتر از منابع یونانی، آرامی، ارمنی و... است که نوشتاری‌اند، در حالی که منابع ایران باستان پیش از اسلام (که بنابراین متون پارسی میانه را شامل نمی‌شوند) بسیار محدودند. اندیشه ایرانی عموماً از خلال اسطوره‌ها، روابط فضایی (برای نمونه معماری)، نظام‌های حافظه‌ای، شعر و ادبیات شفاهی و... انباشت شده است و این امر هر چند لزوماً رشد و گسترش فرهنگ را متوقف نمی‌کند اما میزان تفسیرپذیری در آن و در نتیجه امکان رسیدن به اجماع را به شدت کاهش می‌دهد. امروز اما می‌توان گفت چندین نظام «بیان» با یکدیگر قابلیت هم‌انباشت و هم‌انتقال فرهنگی و در نتیجه رشد آن را در بر دارند: نظام نوشتاری که قراردادی، تصویری و شنیداری نیز هست؛ نظام گفتاری و نظام تصویری، اینها در کنار خود نظام‌های بی‌شمار دیگری را نیز دارند که لزوماً در نظام‌های حسی تفکیک‌شده و روشن قابل طبقه‌بندی نیستند و عصب‌شناسان روانی و متخصصان علوم شناختی امروز در حال مطالعه روی آنها هستند. از جمله اشکال متفاوت شناخت شهودی و شناخت مردمی (دانش قومی). هم از این رو بحث رابطه سه‌گانه «نوشتار»، «گفتار» و «حرکت» (در دانش جدید «حرکت‌شناسی») از یک سو و مجموعه روابط نشانه و نمادشناسی از سوی دیگر به نظر ما در مرکز تمام مباحثی قرار می‌گیرند که برای شناخت فرهنگ‌ها از درون و روابط بین‌فرهنگی به آنها نیازمندیم.

در گذر زمان: **سالمرگ مرتضی ممیز**

استادی که درس زندگی می‌داد

آرمان داوودی

مرور خاطرات نسلی که از میانه دهه ۶۰ در بازه‌ای زمانی به مدت حدود ۲۰ سال در دانشگاه و بازار کار حرفه‌ای تحت‌تاثیر مرتضی ممیز بالیدند و درخشیدند برای نسل امروز انگار فلاش‌بک به سال‌هایی چنان دور و دست‌نیافتنی است که گویی فقط در حافظه تقویم ثبت مانده. با بازخوانی آن خاطرات و باز نگریستن به کارنامه آثار سال‌های دور و نزدیک مرتضی ممیز و بسیاری از شاگردان طراز اولش به روشنی می‌توان دریافت که چرا بدیل مردی چنان سختکوش و ریزبین و موثر را در روزگار حالای ما نمی‌شود یافت. جریان سیال گرافیک امروز به رغم تمام خلاقیت‌ها و بدعت‌ها و نوآوری‌های تکنیکال نسل جوانش هنوز گویی خلاء پختگی رفتار حرفه‌ای و نبود کاریزمای شخصیت چندبعدی چون اویی را افسوس می‌خورد. بی‌گفت‌وگو کسی در این سال‌ها در هیچ زیرشاخه‌ای از طراحی گرافیک حتی به گرد پای او نرسید و صلابت و صراحت او در کار و آموزش گرافیک معاصر ایران یگانه ماند و بی‌تکرار. حالا، بعد از این‌همه سال، هنوز نشانه‌ها و پوسترها و روی جلدها و صدها اثر منحصر به فردش لابه‌لای هزارتوهای زندگی ما حضور دارند و گویی جلوه نوستالژیک دورانی هستند که استاد مهم‌ترین و شاخص‌ترین سفارش‌های گرافیک را که گاه بازتاب سلایق مختلف فرهنگی و اجتماعی آن زمان بودند با ارائه موجزترین و مناسب‌ترین راهکار بصری به‌سرانجام‌می‌رساند.

هدایت چند نسل از طراحان جوان و نوجو، نه برای آنکه ۲۰ یا ۳۰ سال بعد کسی به عمد یا به سهو گرافیک را با ترافیک اشتباه نگیرد، بل به این دلیل که آموزه‌هایش (که نه درس پوستر و لی‌آوت که به تعبیر خودش «درس زندگی» بود) سنگ‌بنای شکوفایی نسل نوآمده باشد حائز اهمیتی ویژه است و کیست که نداند مرتضای گرافیک امروز ایران بودن به مثابه تحمل رنجی گران و جانسوز بود در خماخم کوره‌راه‌ها و سرزنش‌های خار مغیلان! چنان که بود!

تفاوت دو جهان: **این گناه جمعی**

سهم من از تقصیر دیگران

مژگان ایلانلو

در سال ۱۹۸۰، در یکی از ایستگاه‌های راه‌آهن در امریکا، مردی در مقابل چشم مردم، زنی را هتک حرمت کرد. زن فریاد می‌زد و از مردمی که تماشاگر صحنه بودند کمک می‌خواست. اما مردم از ترس سلاحی که در دست مرد متجاوز بود جرات نزدیک شدن نداشتند. ماجرا به مطبوعات کشیده شد و خبرش به گوش جامعه رسید. افکار عمومی ملتهب شد. فیلسوفان اخلاق بیش از همه واکنش نشان دادند. با سرعت و جدیت کنفرانس جهانی بر پا کردند که در آن از همه متفکران سرشناس جهان خواسته شد درباره این مساله بیندیشند که چرا آدم‌ها در برابر چنین حادثه‌ای سکوت می‌کنند. در این کنفرانس برای نخستین بار، مساله ضرورت تهیه و انتشار اعلامیه جهانی تکالیف بشر مطرح شد. بسیاری از روانشناسان، فیلسوفان، علما و فقهای ادیان مختلف، حقوقدانان، جامعه‌شناسان... و خلاصه هر کس به فراخور سهمی که می‌توانست در بروز چنین فاجعه‌ای داشته باشد حضور پیدا کرد تا با بازنگری در باورها، کردارها، آموزه‌های ذهنی و هر آنچه به عنوان متولیان فرهنگی جامعه به خورد مردم داده بودند، تجدید نظر کند. آن کنفرانس محلی شد برای اعتراف‌هایی که همه از سهم خود، در مورد موردتجاوز قرار گرفتن آن زن داشتند، محفلی شد تا همه با واکاوی خود بفهمند که به عنوان یک روانشناس، به عنوان یک حقوقدان، به عنوان یک کشیش، چه به مردم آموخته‌اند که اگر زنی بی‌پناه در برابر چشمان‌شان مورد تجاوز قرار گیرد، آنها تنها تماشاچی‌اند. تماشاگرانی که نه‌تنها گناهشان کم از مرد متجاوز نبود، بلکه شاید بیش از او در بروز چنین فاجعه‌ای مقصر بودند. این گناه جمعی مقصران متعددی داشت که به نوبه خود مجازات شدند. کشیش فهمید که وقتی موعظه‌های روزهای یکشنبه‌اش نمی‌تواند به زنی بی‌پناه که مورد وحشیانه‌ترین رفتار است کمک کند، صحبت کردن از تعداد متدینانی که به کلیسا می‌روند، تأمل‌برانگیز است. روانشناس فهمید عامل روانی ترس و ایجاد رعب و وحشت تا کجا می‌تواند انسانیت ما را مورد تهدید قرار دهد. حقوقدانان بیش از همه به نقص موارد قضایی درباره چنین ماجرایی پی بردند... فیلسوفان اخلاق دانستند که تکالیف بشر هرگز کم‌اهمیت‌تر از حقوق بشر نیست... جامعه‌شناسان (اکنون که این عبارات را می‌نویسم، پسر نوجوانم در اتاق دیگر با جدیت و اهتمام ماجرای قصاص قاتل سعادت‌آباد را پی می‌گیرد، او به شدت هیجان‌زده است تا برای تماشای قصاص حضور داشته باشد، می‌داند این یک فرصت منحصر به فرد است، اینکه شاهد جان دادن انسانی دیگر باشی و تنها تماشاچی باشی. چه فرق می‌کند که یک نفر او را با چاقو زده باشد، یا یک گروه حکم به کشتن او داده باشند. برای عبرت دیگران، قرار است تماشاچی جان دادن انسانی دیگر بود، دوربینش را امتحان می‌کند)...

چشم‌انداز: **هواداران نازیسم هیتلری در ایران**

کوسه‌ماهی در خاک

هارون یشایائی

انجمنی که اسم خود را «انجمن پژوهشی نازیسم در ایران» یا «انجمن پژوهشی جنگ جهانی دوم و نازیسم» گذاشته، در بیانیه ستادکل خود می‌نویسد: «به یاری خدا و روح پیشوا- آدولف هیتلر همیشه با ما خواهد بود، ما همه سربازان نازیسم هستیم و مسوولان این ستاد (یعنی ستاد نازی‌های هیتلری) مستثنی از این قاعده نخواهند بود و تمام مسوولان باید زیر نظر مدیریت کل قوا...! وظایف خود را انجام دهند.»

اینکه در این دنیای بزرگ آدم‌هایی پیدا شوند که بخواهند از جسد سوخته هیتلر، مجسمه مد روز بسازند و به آن سجده کنند و به شیوه پیراهن قهوه‌ای‌های هیتلری ستاد درست کنند و مدیریت کل بسازند، مطلب مهمی نیست. مدت‌هاست راست‌گرایان افراطی و نئونازی در اروپا بر طبل مسلمان‌ستیزی می‌کوبند و فرقه کوکلوس کلان‌ها در امریکا هنوز هم اگر فرصت پیدا کنند سیاهپوستان، مسلمانان و یهودیان را به دار می‌آویزند.

این جریان وقتی اهمیت پیدا می‌کند که کسانی بتوانند در جمهوری اسلامی ایران انجمنی بسازند که با توسل به روح پریشان هیتلر جوانان میهن ما را گمراه کرده و فرهنگ افتخارآمیز ایرانیان را لکه‌دار سازند و در سایت‌های خود به جز چهره آدولف هیتلر و نشانه‌های صلیب شکسته و سپاهیان نازی هیچ نماد دیگری را به نمایش نگذارند و بتوانند سایت خود را یک بار بعد از توقیف، بلافاصله راه‌اندازی کنند. این جریان برای پنهان کردن افکار نژادپرستانه و الحادی خود نعل وارونه می‌زند و هدف خود را افشای صهیونیست جهانی و اسرائیل قلمداد می‌کند و به شنوندگان آدرس غلط می‌دهد. قهرمان پوشالی این گروه آدولف هیتلر است که جهان را در جنگی خانمان‌سوز به ویرانی کشاند و به روایتی بیش از ۶۰ میلیون انسان را نابود کرد، تا به خیال خود نژاد پاک ژرمن‌ها را بر جهان حاکم سازد و جهان را از وجود اقوام و نژادهای پست پاک کند که البته نتوانست و خود را در خفت‌بارترین شکل مرگ یک انسان به دست نابودی سپرد و مردم جهان و ملت آلمان زباله‌دان تاریخ را جایگاه مناسب نازیسم دانستند. هیتلر به بهانه پاک‌سازی اروپا از آلودگی‌های نژادی به موجب بدیهی‌ترین اسناد، نفی بلد و کشتار یهودیان را اولین دستور کار سازمان‌های نازی قرار داد. این برنامه از فرستادن یهودیان، کولی‌ها، اسلاوها و دیگران به کوره‌های آدم‌سوزی شروع شد تا انتقال آنها به کشورهای مختلف، از جمله در مورد یهودیان به فلسطین ادامه یافت و در این برنامه، اقدامات فاشیستی هیتلری با هدف‌های سازمان‌های صهیونیستی در یک جهت قرار داشت و در مقاطعی برای اجرای هدف مشترک، هیتلر و صهیونیست‌ها جلساتی تشکیل داده و توافق‌هایی به عمل آوردند. بنده چون یهودی هستم نسبت به تفکر نازیسم حساسیت بیشتری دارم و می‌توانم هراس خود را از فعالیت‌های چنین انجمن‌هایی آشکار سازم. می‌دانم که هیتلر قبل از آنکه به قدرت برسد، یک سرجوخه اخراجی از ارتش اتریش بود که توانست مشتی اراذل و اوباش را در آبجوفروشی مونیخ شهر بزرگ آلمان جمع کرده و با استفاده از فضای متشنج آن روز آلمان که در اثر قرارداد ورسای و تحقیر ملت آلمان پیش آمده بود و با استفاده از ضعف حکومت مرکزی و اتحاد فروپاشیده نیروهای مردم با ترفندی زیرکانه قدرت را در دست بگیرد و بلایی بر بشریت نازل سازد که تاریخ هرگز فراموش نخواهد کرد. بهانه هیتلر برای تسلط بر جهان و استیلای امپریالیست آلمان، یهودی‌ستیزی بود و صهیونیست‌ها هم از این بهانه بدشان نمی‌آمد و بنده شک ندارم که هدف «انجمن پژوهش نازیسم در ایران» نه دشمنی با صهیونیسم است و نه با اسرائیل سر مخالفت دارند، همان‌طور که هیتلر نداشت، بلکه تنها شعار مطرح‌شده در تالارهای گوناگون نازی‌های ایرانی برافروختن شعله‌های آتش ضدیهودی است، تا با عوام‌فریبی از این نمد، کلاهی برای خود بدوزند و کسب شهرتی کنند. البته این گروه فرصت نداشته‌اند تاریخ ایران و خصوصیات مردم آن را مطالعه کنند.

در هزارتوی اینترنت: **سایت آموزش الکترونیکی در رشته عکاسی**

کلاسی با تخته‌سیاه دیجیتالی

سعید احمدی‌پویا

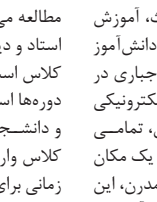

سایت عکاسی با راه‌اندازی «مدرسه آنلاین عکاسی»، آموزش الکترونیکی در رشته عکاسی را آغاز کرده است. آموزش الکترونیکی مبحثی است که در بین کاربران اینترنت جایگاه خاص خود را پیدا کرده است. آدرس این مدرسه http://elearning.akkasee.com است و در آن درس‌های مبانی عکاسی دیجیتال، آموزش مقدماتی و پیشرفته عکاسی HDR و ... را ارائه کرده است. در این مبحث همواره از کلمه «Learning» و نه «Training» استفاده می‌شود. کلمه «Training» به معنای آموزش دادن است و «Learning» به معنای یاد گرفتن. در رویکرد آموزش سنتی مبنای بحث، آموزش اجباری دانش‌آموز بود اما در رویکرد مدرن، این دانش‌آموز است که به دنبال یادگیری و آموزش است و هیچ اجباری در کار نیست. برای همین از این واژه برای آموزش الکترونیکی استفاده می‌شود. در رویکرد سنتی آموزش، تمامی دانش‌آموزان یک محتوای آموزشی مشترک را در یک مکان و یک زمان مشترک طی می‌کردند؛ اما در شیوه مدرن، این بحث به چالش کشیده شده است. در رویکرد مدرن آموزش، هر دانش‌آموز محتوای آموزشی خاص خود را در زمان و مکان دلخواه خودش می‌گذراند. اینترنت بستر بسیار مناسبی برای رویکرد مدرن آموزشی است. کاربران اینترنت می‌توانند با توجه به علاقه‌مندی‌های خود، دروس آموزشی را انتخاب کنند و در زمان و مکان مناسب، آن دوره‌ها را بگذرانند. با توجه به محدودیت‌های زمانی و مکانی مخاطبان، این‌گونه آموزش‌ها مورد استقبال کاربران واقع شده است. دانشگاه‌های بسیاری هستند که خدمات آموزشی خود را به صورت آموزش الکترونیکی به دانشجویان خود ارائه می‌کنند. در زمینه ادبیات و هنر هنوز موسسه خاصی برای ارائه الکترونیکی دوره‌های تخصصی اقدام نکرده است و شاید هم موسساتی باشند که به دلیل فقدان پوشش خبری، ناشناخته مانده باشند. تصور کنید اکثر امکانات آموزشی در تهران تمرکز یافته است و بسیاری از علاقه‌مندان شهرهای دیگر نمی‌توانند به دلیل دوری از تهران، از آن استفاده کنند. ارائه دوره‌های تخصصی از طریق اینترنت این امکان را به مخاطبان می‌دهد که در دورترین نقاط از کشور، به شرط دسترسی به اینترنت، بتوانند از امکانات آموزشی یکسان با دیگر علاقه‌مندان بهره جویند. به طور معمول دوره‌های آموزش الکترونیکی را می‌توان به سه‌گونه تقسیم کرد؛ گونه اول بر مبنای یادگیری فردی است. هر فردی با مراجعه به سایت آموزشی، اطلاعات را دریافت می‌کند. گونه دوم بر مبنای یادگیری جمعی است. دوره آموزشی برای افراد علاقه‌مند برگزار می‌شود. دانشجویان در هر فرصت زمانی دروس را مطالعه می‌کنند و در انجمن‌های سایت، سوالات‌شان را با استاد و دیگر دانشجویان مطرح می‌کنند. گونه سوم بر مبنای کلاس است و کلاس به صورت آنلاین برگزار می‌شود. در این دوره‌ها استادها به صورت آنلاین کلاس را برگزار می‌کنند و دانشجویان موظف هستند در آن زمان خاص، به سایت کلاس وارد شوند. این شیوه این نقص را دارد که محدودیت زمانی برای مخاطب می‌گذارد و اگر دانشجو در آن زمان خاص دسترسی به اینترنت نداشته باشد، از دوره آموزشی حذف خواهد شد. البته پیش‌شرط برگزاری موفق کلاس‌آنلاین، سرعت بالای اینترنت است و البته واضح و مبرهن است که برای همه کاربران در ایران بدون هیچ تبعیضی مهیاست! در هر سه شیوه، دانشجو موظف است تکالیف خواسته‌شده را انجام دهد و برای استاد ارسال کند. استاد هم پس از بررسی، پاسخ درخور آن را می‌دهد. در کنار تکالیف، آزمون هم به شیوه الکترونیکی برگزار می‌شود. سایت عکاسی، گونه دوم را برای آموزش‌های خود برگزیده است. شما هر زمانی که فرصت کردید، می‌توانید دروس را مطالعه کنید و تکالیف و آزمون‌ها را پاسخ دهید. به این ترتیب هر فردی که به عکاسی علاقه دارد، می‌تواند با بهره‌گیری از این مدرسه آنلاین، آموزش‌های لازم را به دست آورد. تصور کنید اگر این آموزش‌ها برای سایر رشته‌های ادبی و هنری راه بیفتد، چه تعداد از علاقه‌مندان در سراسر کشور می‌توانند از این آموزش‌ها استفاده کنند.

کرگدن‌نامه

دست به گیرنده خود نزنید

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

کم‌کم دارم به این نتیجه می‌رسم که ما توی یک شهر دیگر، بلکه در یک مملکت دیگر و در یک عصر دیگر به سر می‌بریم. شاید یک دلیل اینکه حرف دوستان‌مان را خوب نمی‌فهمیم و در شادی‌هایشان شریک نمی‌شویم و در غم‌هایشان انبازی نمی‌کنیم، همین است که هر کدام به یک تاریخ و به یک جغرافیای خاص تعلق داریم وگرنه چرا باید برای تحقق رویای مقام چهارمی در گوانگجو، دست‌افشان غزل نخوانیم و پاکو